

کورش آزادی بخش

ظهور کورش را در نیمه
قرن ششم . م باید از معجزات
حوادث تاریخ ، لا اقل برای
نژاد آریائی ، شمرد . در این
سالها ، دو حکومت بسیار
مقتدر و قوی و در عین حال
متجمل و ثروتمند ، در آسیای
صغیر و دشت های غربی ایران
وجود داشت که یکی دولت
لیدی و دیگری دولت بابل
بود .

کورش

در روایات ایرانی

گروه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پortal جامع علوم انسانی

بقلم

اتحاد آریائی

دکتر باستانی پاریزی

حدود نیم قرن قبل از
آن یکی از شاهان دلیر کشور
کوچک ماد، هووخشتر که از
ترکتازی و تجاوزات متوالی
دولت عظیم آشور واقع در

حدود موصل و کرکوک و هلال خصیب فعلی به تنگ آمده بود با لشکری سلحشور ولی کم تعداد به نینوی پایتخت عظیم هفت حصار بندی آشور حمله برد و اتفاقاً جنگ را برد و نینوی «شهر خون آشام» طعمه آتش شد و دولت آشور بکلی از صفحه جهان بر افتاد و نام نینوی فقط برای ضبط در تاریخ ماند. اما دولت ماد هنوز ضعیفتر از آن بود که بتواند حواشی فرات و دجله را تا سواحل سیحون و جیحون و از ارس تا دریای گنگ را تحت یک لوا اداره کند.

بسوی مرغزار های بهشت

بدتر از آن اینکه دولت دیگری در مغرب ایران وجود داشت که بسا بل بود و با اضمحلال آشور، این دولت بیشتر جان گرفت مملکتی که پایتخت آن در آن زمان نظیر نداشت و دیواری که ۳۰۰ پا ارتفاع و ۷۵ پا عرض آن بود آنرا حفاظت میکرد و هر ضلع آن دیوار چهار فرسنگ طول داشت و از خاکمی که برای ساختن این دیوار بکار برده بودند در کنار دیوار خندقی عمیق ایجاد شده بود و برجی داشت که ارتفاع و عرض آن کمتر از برج ایفل نبود، و این شهر، غرق تجمل و ساحری و بت پرستی و جادوگری بود. اخلاق مردمش فحشاء و نابکاری را مقدس میدانست و سبعمیت و زورگویی و میل مفرط به عیش و عشرت در تمام طبقات حکم فرما بود تا بدانجا که بقول هرودت «در محراب معبد برج، فقط یک زن میتوانست داخل شود و آن زنی بود که خدای بزرگ - مردوک - از میان زنان انتخاب کرده بود و کاهنان بابلی میگفتند که خدای بزرگ بابل، شب را با این زن بسر میبرد»^۱ چنین بود روحیه اجتماعی شهر بابل که در آن ایام لقب «مرغزار های بهشت» بخود گرفته بود.^۲

بسوی پایتخت قارون

کمی دورتر، کشور لیدی بود، سرزمینی که ثروت پادشاه مقتدرش

۱- ایران باستان پیرنیا ص ۳۸۱

۲- در باب وضع اجتماعی بابل و توجه کورش به آن شهر رجوع کنید به مقاله نگارنده این کتاب در کتاب «قهرمانان تاریخ ایران» از انتشارات یونسکو- تهران ۱۳۴۲

کرزوس که باید او را قارون روزگار شناخت همه سواحل غربی آسیای صغیر و جزایر دریای اژه و مدیترانه و حتی شهرهای یونان را برده و بنده خود ساخته بود، ثروت و جواهرات و اشیاء نفیسه کرزوس و خزانه های او چشم مشاهیر یونانی را خیره کرده بود، و کار بدانجا کشیده بود که حتی کاهن معبد دلف، بنفع کرزوس از خدایان الهام میگرفت زیرا کرزوس سه هزار حیوان قربانی معبد کرد و تختی مطلا و جامه ها و گلدانهای زرین و البسه ارغوانی فاخر و جواهر قیمتی که از جمله گردن بند و کمر بند همسرش بود بامجسمه ای از یک شیر که از طلا ساخته شده بود و ده تالان (نودمن) وزن داشت به معبد دلف هدیه داده بود.^۱

این پادشاه با حکام ماد خویشاوندی خانوادگی نیز داشت.

با این حساب تکلیف نژاد آریائی معلوم بود، اگر وضعی بوجود نمی آمد که سرزمینهای ماد و پارس و خراسان و مکران و باختر و بلخ را متحد کند، از حلال این نواحی مسلم و قطعی بود یا از طرف بابل یا از طرف لیدی. در چنین موقعیتی بود که کورش قیام کرد. او متوجه شده بود که آرزیدهاک پادشاه خودکامه و متجمل و جابر ماد نخواهد توانست این سرزمین را اتحاد بخشد، نخست ب فکر تسخیر ماد افتاد و در سال ۵۵۵ بود که همدان سقوط کرد و ثابت شد « قومی که افراد آن شلوارهای گلدوزی ظریف در بر می کنند، در میدان جنگ قادر بدفاع از افتخارات خود نخواهند بود،^۲ کورش توانست با اتحاد طوایف پارس و ماد و مکران و پارت (خراسان) وحدت آریائی را پدید آورد. این وحدت باو این قدرت را بخشید که ب فکر تسخیر سارد افتد و برای انجام این منظور قبل از آنکه اتحادی در میان سارد و بابل پیش آید بنواحی غربی تاخت و تا بابل خواست از خواب شهوت آلود

۱- ایران باستان میرنیاس ۲۷۴

۲- کورش کبیر: ترجمه دکتر هدایتی ص ۱۵

خودبرخیزد، سارد را درهم کوفت و کرزوس را از تخت جبروت خود پائین کشید^۱ (۵۴۷ یا ۵۴۶ ق. م.)

ای بابل رهزن

پس از آن نوبت بابل بود. بابل خطری بزرگ برای ایران محسوب میشد. علاوه بر این يك انگیزه دیگر نیز کورش را بفتح بابل میانگینخت و آن صیت ظلم و جوری بود که نام بخت نصر در گوشها افکنده بود، پادشاهی که قلاب زنجیر را بزبان یکی از مخالفین خود کوفت و او را چون سگ پدایه تخت خود بست؛ حاکی که با دست خود باخنجر مطلا و مرصع چشمان پادشاه فلسطین را از کاسه بیرون کشید و معبد سلیمان را آتش زد و دستور داد زیباترین اسرای یهود را برگزیدند و زبان و چشم آنها را بریدند و بیرون

۱- مساله جالب توجه نجات معجزه آمیز کورش در جنگ سارد است در آن ساعت که برق چکاچاک نیزه ها و شمشیر های سواران ایرانی ولیدی چشم ها را خیره میکرد و دو سپاه درهم آویخته بودند و شمشیرهای آخته، پیکرها را از هم میشکافت و شیهه اسبان و غلغله سواران و گرد و خاک عظیم میدان، خاطره معشر را زنده میکرد، در این غوغا و هیاهو، فاکهان اسبی سوادری لیدی را در زیر دست و پای خود بزمین کوفت. سوار لیدی پیش از آنکه در زیر لگد اسب گوه پیکر خرد شود، خنجر خود را کشید و شکم اسب دمان را درید. اسب از شدت درد روی دو پایستاد و سوار خود را بر زمین افکند. برق تکمه های لباس سوار درخشید و يك سردار ایرانی متوجه شد که این سوار «کورش» پادشاه و فرمانده سپاه ایران است.

سربازان دشمن متوجه کورش شدند لحظه ای حساس بود. سردار ایرانی فوراً از اسب پیاده شد و اسب خود را فداکارانه تقدیم کورش کرد. کورش با صراحت سردار، سوار بر اسب شد و دوباره بمیدان آمد.

از سرنوشت سرداری که از اسب پیاده شد و اسب خود را بکورش سپرد اطلاعی نداریم. حتماً سردار پیاده جان خود را باخته است، ولی در برابر این فداکاری، کورش جنگ و ابرودمی سرنوشت تاریخ دنیا تغییر کرد. چنین فداکاری را در تاریخ، من فقط یکبار دیگر خوانده ام و آن زمانی است که محمد مظفر از امرای آل مظفر بجنگ اقوام نواحی جبال باوز و جیرفت کرمان رفته بود و در آنجا دچار چنین بلهه ای شد و یکی از سردارانش بنام پهلوان علی شاه بمی اسب خود را بمحمد مظفر داد و خود کشته شد. ولی محمد مظفر نجات یافت. رجوع شود بتاريخ کرمان تصحیح و تحشیه از نگارنده م ۱۹۲

کشیدند و احشاء آنها را بدر آوردند و زنده زنده پوست از تن آنان کردند و سپس آنها را بدار آویختند.^۱

بخت النصر، یهود را بدینسان باسارت به بابل آورد. سالها هزاران هزار خانواده یهودی در بابل به پست‌ترین وضعی روزگار می‌گذرانند و هر روز صبح که این بردگان بینوا، زباله و خاک‌روبه و بقایای عیاشیها و شهوت‌رانی-های شبانه بابلیان را جمع می‌کردند و از شهر خارج می‌ساختند سرود رجعت بفرستین میخواندند و زبان حالشان گویای این آیه تورات بود که:

«ای بابل راهزن، خوشبخت کسی که سزای ترا در گفت گذارد!»

بعضی برگزیدگان قوم که متوجه روی کار آمدن کورش شده بودند و از طرفی متوجه شدند که از شرق و سلاطین شرقی بوی عنایت و توجه می‌آید خصوصاً با کورش به‌مکاتبه پرداختند و با و متوسل آمدند و آنطور که میدانیم در هنگام حمله کورش خدمات گرانبهایی هم باو کردند و بابل فتح شد.

ورود سربازان پارسی را بشهر، سالنامه‌های بابلی در سال ۵۳۸ نوشته‌اند. فردا مردم که منتظر اعلامیه «حکم می‌کنم» سلطان فاتح بودند بر درودیوار اعلامیه فاتح را خواندند. عنوان اعلامیه کورش که در سالنامه نبونید نیز ضبط شده بدین شرح در شهر پخش شد:

«به مردم شهر امان داده شده... کورش بتمام اهالی شهر بابل امان داده است»

کورش سپس روحانیون بابل را احضار کرد و آنانرا در انجام مراسم مذهبی آزاد گذاشت و گفت درین باره روحانیون نظر خود را اعلام دارند. روحانیون بابل اعلامیه‌ای صادر کردند که طی آن گفته شده بود:

«... نبونید... خیالهای بد کرد و در پرستش مردوک شاه خدایان باهمال و مسامحه قائل شد. مردم استغاثه کردند. مردوک رحم آورد و در جستجوی پادشاهی عادل شد کورش پادشاه انشان را برای سلطنت عالم طلبید بکارهای او قلب عدالتخواه او برکات خود را نازل کرد.»

پس از صدور بیانییه روحانیون کورش اعلامیه معروف خود را که باید آنرا اولین اعلامیه حقوق بشر دانست بدین مضمون منتشر کرد :

منم کورش

« منم کورش شاه دنیا . شاه بزرگ . شاه قوی . شاه بابل . شاه سومروا کد . شاه چهار کشور ، پسر کهبوجیه شاه بزرگ ، شاه شهرانشان ، نوه کورش ، شاه بزرگ ، شاه شهرانشان ، از اعقاب چیش پیش ، شاه بزرگ ، شاه شهرانشان ، شاخه سلطنت ابدی که سلسله اش مورد مهر بعل و نبو است و حکمرانیش بقلب آنها نزدیک است . چون من بی جنگ و جدال وارد تین تیر (بابل) شدم با شادهانی و سرور مردم ، در قصر پادشاهان بر تخت نشستم . مردوک خدای بزرگ قلوب مردم را بسوی من متوجه ساخت . چون من پیوسته در خیال ستایش او بودم . سپاه عظیم من باسانی وارد بابل شد . نگذاشتم که دشمنی بسومر واکد پای گذارد . اوضاع داخلی بابل و امکانه مقدس آن مرا متأثر کرد و اهالی بابل باجرای آرزوهای خود توفیق یافته از بند تسلط اشخاص بیدین رها شدند . از خرابی خانه های ایشان جلوگیری کردم نگذاشتم که دارائی مردم ناچیز شود ، مردوک خدای بزرگ از کارهای من خرسند شد و چون با سرور واقعی مقام خدائی او را ستایش میکردم مرا که کورشم و او را میستایم و پسر کهبوجیه ، و تمام سپاه مرا از طریق عنایت ببرکات خویش نائل گردانید ، پادشاهانیکه در تمام کشورهای جهان در قصرهای خود نشسته اند از دریای برین تا دریای زیرین ... و پادشاهان مغرب که در چادرها بسر میبرند همگی باجهای فراوان آوردند و در بابل پای مرا بوسه زدند ... از آشور و شوش ، آگاده ، اشونناک ، زامبان ، متورنو با ولایت کوتیها و شهرهائی که آنسوی دجله قرار دارد و در روزگار پیش ساخته شده - خدایانی را که در اینجا زندگی میکردند بجاهای خود باز گردانیدم تا همیشه در جای خود بمانند . مردم اینجا را جمع کردم . خانه ایشان را از نو ساختم و خدایان سومر واکد را که نبودید بیابل آورده و سبب خشم خدای خدایان شده بود

بامر مردوك خدای بزرگ بی هیچ گونه آسیبی بقصور ایشان که موسوم به «شادی دل» بود باز گردانیدم»^۱.

باین طریق کورش توانست با ایجاد مرکزیت و قدرت در سرزمین ایران و تحکیم موقعیت نژاد آریائی و منکوب ساختن دشمنان چنان پایه ای برای حکومت بریزد که نه تنها خود و اعقابش یعنی خاندان هخامنشی بیش از دو بیست سال حکومت مقتدر داشته باشند، بلکه اگر امروزه پس از ۲۵۰۰ سال هنوز سرزمین آریا دردنیای پرتلاطم سیاست و قوانین اکل و ما کول خود را محفوظ داشته است و اگر امروز بحق خاطر ۲۵۰۰ سال سلطنت خود را جشن میگیریم و بیاد آن مراسمی برپای میداریم از یمن اراده او است.

کورش علاوه از مقام حکومتی و سلطنتی خود یک جنبه اخلاقی و روحانی نیز یافته است که در میان همه حکمرانان عالم منحصر بفرست و آن موهبتی خدائی است که کمتر نصیب اهل سیاست و بقول شیخ ابواسحق شیرازی «ظلمه» میشود.

کورش، سرمشق اخلاق و نمونه یک انسان آزاد و نماینده یک حقیقت روحانی و خدائی یعنی وسیله نجات بندگانش از بردگی و اسارت بود. کورش با رفتاری که در برابر اقوام مغلوب داشت و بافداکاری و انسانیتی که برای نجات قوم اسیر یهود نمود تا بدانجا رسید که این قوم او را برگزیده خداوند و مسیح موعود شمردند و این نکته نه تنها در کتب یهود، بل آنطور که مرحوم ابوالکلام آزاد ثابت کرده است در کتاب آسمانی مسلمانان یعنی قرآن نیز تلویحاً بدان اشارت شده است.

مرحوم ابوالکلام با توجه با اسناد و مدارک موجود خیلی بمقصد نزدیک شده و تقریباً اثبات کرده است که ذوالقرنین مذکور در قرآن، همان کورش کبیر است البته این تحقیقات شاید صد در صد کافی و رسا بمقصد نباشد و خیلی از دانشمندان در نتیجه گیری از آن تأمل داشته باشند، اما اگر متوجه شویم که هنوز هم مساله ذوالقرنین در قرآن جزء غوامض و مسائل حل نشده است و اگر توجه کنیم که هیچکدام از شخصیت هائی که ذوالقرنین دانسته شده اند

۱ - این استوانه کورش در بابل پیدا شده است.

از لحاظ خصوصیات نزدیکتر از کورش به این شخصیت روحانی و سیاسی نیستند، ارزش تحقیق مرحوم ابوالکلام را خصوصاً از نظر ملیت و ایرانی بودن درك میکنیم.

کورش در روایات ما

متأسفانه تاریخ حیات این پدید آورنده مدنیت آریائی بر ما روشن نیست مطالبی که از زندگانی اوداریم مربوط بمورخین یونانی است. مورخینی که سالها بعد از کورش میزیسته اند و از کشوری بودند که صدها فرسنگ تا پارس فاصله دارد و زبان آنها هیچ نسبتی با زبان فارسی نداشته است و از نظر تاریخ و فرهنگ و آداب که تر مناسبتی باهم داشته اند و علاوه بر آن وقایع زمان او را فقط تا آنجا ضبط می کرده اند که مربوط بتاریخ یونان میشده است. اینست که دوران کودکی کورش، محیط زندگانی او، وضع حکومت و سیاست فلات ایران، حکام و امرای قبلی کورش و بسیاری از اختصاصات ملی و مملکتی بالکل مجهول مانده است.

بنده در طی مرور بعض تواریخ شرقی، متوجه شدم که نام کورش در بسیاری از این کتابها آمده است. منتهی منبع و مأخذ اصلی آن کتب نیز بیشتر روایات یهود بوده است و جزئیکی دومورد، منبع دیگری مورد استفاده آنان قرار نگرفته و بدین جهت فقط از یک نقطه نظر باحوال کورش مینگرد و آن مساله بنی اسرائیل است و لا غیر، طبعاً چنین روایاتی که جنبه مذهبی هم دارد اغلب با اساطیر و افسانه آمیخته است و از نظر تاریخی مغشوش و درهم میشود. با همه اینها در همین کوره راهها باز ممکن است بمنزلی از منازل مقصود رسید.

نخستین مطلبی که از این روایات بر می آید اینست که در آن عهد زمان شروع حیات سیاسی کورش - مرکزیت حکومت و سیاست کشور ایران در بلخ بوده است و سلاطین ایرانی که به کیانیان معروفند در این شهر که «شهر زیبا» هم خوانده شده حکومت می کرده اند و حکام و ولاتی بشهرهای ایران میفرستاده اند و زردشت در زمان یکی از همین سلاطین یعنی ویشناسب ظهور کرده است. در این روزگار، انقلابات و آشفتگی هائی در مغرب ایران یعنی در حدود

۱ - الكامل مدينة العشاء و این ترجمه بلخ بامی (روشن) است.

بابل و خوزستان (عیلام و انزان) پیش آمده است و خصوصاً مساله یهود ایجاد ناراحتی‌هایی نموده بود تا بقول طبری ، « فاختر (بهمن) من اهل بیت الملكة داریوش بن مهري ولد مازی بن یاقث بن نوح و کان بن اخت بخترشه (بخت نصر) و اختسار کی‌رش کی‌کوان من ولد غیلم بن سام ، و کان خازناً علی بیت مسال بهمن و اخشویرش بن کی‌رش بن جاماسب الملقب بالعالم و »^۱ در اینجا باید توضیح دهیم که پیش از آنکه صحبت از کورش بمیان آید ، لهراسب پادشاه بلخ برای آرام ساختن نواحی شام و اورشلیم بختنصر را بمغرب فرستاد و او موفق به آرام کردن آن نواحی شد . اما بنی اسرائیل از فرمان نبردند و او برایشان حمله برد و «شمشیر به بنی اسرائیل اندر نهاد و مردان ایشان را میکشت و زنان و کودکان را برده و اسیر میگرفت .

از آن ضعیفان که مانده بودند و از شمشیر بخت نصر رسته بودند .. بمصر شدند .. چون بختنصر بشنید .. بمصر شد و با مالک مصر حرب کرد و بروی دست یافت و او را بگرفت و بکشت .. پس از حد و مغرب باز گشت و باز به عراق آمد بلب دجله با خاکی بسیار از اسیران و با غنیمت و خواسته بی‌مر ، از هر شهری اسیران داشت بسیار از بنی اسرائیل و از مصر و از فلسطین^۲ و بیت المقدس همه ویران شده بود و سقف‌های آن افتاده ، و خلق تبه شده و درختان را بر پای مانده و کس نبود که بخورد و جوپهای آب روان ... و خدای تعالی بر بنی اسرائیل دوباره خشم گرفت و بخت نصر را برایشان مسلط گردانید و بر گماشت تا همه را میکشت و زن و فرزندشان را آورده و برده میکردند .. یکبار پروزگار ملك لهراسب اندر ، و این دوم بار پروزگار ملك بهمن پسر ملك گشتاسب ...»^۳ داستان هجوم بخت نصر در دو باره روایات تاریخی بتکرار آمده است و هر چند فاصله زمانی آنرا کم و بیش نوشته‌اند اما بهر حال خساراتی که بقوم یهود وارد شد غیر قابل جبران بود و بقول مسعودی تعداد کسانی که از یهود اسیر شدند هیجده هزار تن بود^۴ .

۱ - تاریخ الامم و الملوك طبری ، ج ۱ ص ۳۸۵

۲ - از ترجمه بلمی ص ۶۴۱ تا ۶۴۵

۳ - از ترجمه بلمی صفحات ۶۴۵-۶۵۵

۴ - مروج الذهب ص ۲۶

پس از مرگ لهراسب و روی کار آمدن گشتاسب ، او از خرابکاری بختنصر در اندوه شد . « کس فرستاد بزمین عراق و بابل .. و بختنصر هم آنجا نشست ساخته بود . سرهنگی بود نام او کورس و مر بختنصر را از آن ولایت معزول کرد و بدرخویش باز خواند به بلخ ، و مر آن طرف را بدین کورس داد »^۱ . در صورتی که این روایت را بخواهیم بپذیریم ، باید این کورش را که معاصر بابختالنصر بوده است کورش دوم پدر که بوجیه دوم^۲ و بالنتیجه جد کورش سوم (کورش بزرگ) بدانیم که از طرف گشتاسب بسرزمین های مغرب گسیل شده است .

در همین ایام که گشتاسب و پسرش بهمن با همکاری یکدیگر سلطنت می کردند . ترکان (قبایل زردپوست و ماساگت ها - سک ها) بر فواحی شرقی ایران و خصوصا بلخ هجوم آورده بودند و پدر و پسر (بهمن) ناگزیر شدند بیشتر وقت خود را صرف دفع ایشان نمایند و در این جنگها شکستی نیز نصیب مردم بلخ شد و زن گشتاسب که در بلعمی «حوطس» خوانده شده و شاید صورت محرفی از کلمه «آتوسا» باشد به قتل رسید (باید توضیح داد که کورش دوم جد کورش بزرگ و همچنین کورش بزرگ هر دو دختری بنام «آتوسا» داشته اند) .

چندی بعد گشتاسب در گذشت و بهمن پسر گشتاسب و بنا بر روایتی نوه گشتاسب (پسر اسفندیار) به پادشاهی رسید و او خواست بکهک بختنصر که قاعدتا باید غیر از بختالنصر سابق الذکر باشد (و هر چند کتب تاریخی هر دو را یکی پنداشته اند) اوضاع مغرب را مجددا آرام کند . بختنصر «پنجاه هزار

۱ - ترجمه بلعمی ص ۶۴۸

۲ - بعضی نیز فقط بیک کمبوجیه و یک کورش قبل از کورش بزرگ تا لند .

مرد از لشکر برگزید و سیصد سرهنگ و از خاندانهای ملك چهارتن تا وزیران او باشند : یکی را نام داریوش بن مهري دوم کی‌رش بن کیکوان^۱ و او خازن بهمن بود و سدیکراحتشوریش و چهارم بهرام بن کی‌رش^۲ و سپاه بکشید و رفت سوی زمین عراق و بابل .. و سپاهی راهمی گرد کرد و برگ میساخت ، و از فرزندان سنحاریب (سناخریب) يك‌تن مانده بود بزمین بابل نام او بخت‌النصر بن نبوزرادن و ملك موصل او را بود^۳ .

در اینجا باید متوجه شد که در این دوره از تاریخ نام چندتن بخت‌نصر می‌آید که هر کدام از نظر حوزه حکمرانی و زمان حکومت تفاوت دارند و اکنون باز بر سر سخن رویم :

بخت‌نصر آهنگ شام کرد و بیت‌القدس را ویران کرد و خلقی از بنی - اسرائیل بکشت و خلقی بسیار برده کرد که اندر سپاه او صد هزار غلامچه بود تا رسیدند . بجز از بزرگان و زنان و دختران ، آنگاه سپاه خویش را بفرمود تا به بیابان آن ناحیت اندر شد - و هر يك سپری با او بود حرب را - آن سپر پر خاک کردند و ریگ بیاوردند و به شهر بیت المقدس بر افکندند تا آن شهر به زیر ریگ اندر پنهان شد ، چنانکه اثرش نماند ... اسیران را بر گرفت از بنی اسرائیل و سوی عراق باز آمد و بملك بنشست و از بردگان بنی - اسرائیل از غلامان و پیغمبر زادگان و مهتر زادگان صد هزار و چهار هزار بگزید و پیش خویش اندر بندگی برپا میکرد ... و در آن ملك چهل سال بماند پس بمرد ، او را پسری آمد نام وی اولمرو دخی ... پس بمرد و از او پسری بماند بنام او بلتصر^۴ .. یکسال اندر ملك بود ... داریوش او را بکشت ... و سه سال اندر ملك بیود و از آن چهار گانه که بابخت‌النصر بودند ، داریوش و کی‌رش با او مانده بود و چون سه سال از ملك داریوش ماضی بگذشت بهمن او را عزل کرد و کی‌رش -

۱ - طبری : من و له عیلم بن سام

۲ - طبری : احشوریش بن کی‌رش جاماسب الملقب بالعالم و بهرام بن کی‌رش بن یشتاسب

۳ - ترجمه بلعمی صفحه ۶۷۱

۴ - البده و التاریخ : بلطاشص

الغیلمی را ملك عراق وشام داد وبوی نبشت که با بنی اسرائیل مهربانی کن
تاهر جای که خواهند بیاشند یا بزمین خود بازشوند^۱

بخت نصر با یهود خشونت بسیار روا داشته بود و وضعی پیش آورده بود
که منجر به اسارت آنان و خرابی بیت المقدس شده بود. پس از آنکه بمتشصر
به حکومت بابل منصوب شد، بهمن فرمان عزل اورا صادر کرد و حکومت حدود
بابل را به داریوش مادی سپرد^۲ و معلوم است که کاری از او بر نیامده و بناچار
این وظیفه را بهدهه کورش سپرده است^۳ ثم عزله بهمن (ای عزل داریوش) و
ولی مکانه کی رش الغیلمی من ولد غیلیم...^۳

در روایات اسلامی نام کورش بسیاری از جاها بصورت کیرش (کی رش،
کی ارش؛ سیروس؟) آمده است و این کورش اصلا غیلمی (عیلامی؟) بوده است
طبری گوید:

«قد زعم بعضهم (ای بعض المورخین) ان کی رش هو بشتاسب وانكر ذلك من
قبله بعضهم وقال کی ارش انما هو عم لجد بشتاسب وقال هو کی ارش اخو کيقاوس
بن کتيبة بن کيقباد الا کبر و ویشناسب الدالك هو ابن کيلهار اسب بن کيوجي
(کبوجیه) بن کیه نموش بن کيقاوس بن کيبة بن کيقباد الا کبر»^۴

والبته اینرا میدانیم که ویشناسب (بشتاسب) پدر داریوش کبیر با کورش
سوم (کورش بزرگ) ازدورشته نسبت خود را به کبوجیه اول پسر چیش پش
اول پسر هخامنش میرسانده اند.

گفتیم روایات اسلامی در این باب مفشوش است مع ذلك جزئی از حقیقت
را دارد.

ابن خلدون هم در باب انتصاب کوروش گوید: «وقيل ان بهمن، بعث داریوش

۱ - ترجمه، بلدی ص ۶۷۴

۲ - طبری ج ۱ ص ۳۸۶

۳ - ایضاً همان کتاب و همان صفحه

۴ - تاریخ الامم والملوک ج ۱ صفحه ۴۰۷

من ملوک ماری (ماد) بن نانب و کی رش بن کیکوس (قه بوزس، کمبوجیه؟) من ملوک
بنی علیم (عیلام؟) بن سام...^۱

تقریباً در همه تواریخ برای دادن انتظام نقاط غربی و خصوصاً خوزستان
نام کورش و داریوش مادی همراه برده شده نیز میدانیم که داریوش بزرگ
قبل از قتل گئومات و رسیدن به سلطنت والی فارس از جانب کورش بوده است.
در باب علت انتخاب کورش همه مورخین نوشته اند که برای حل مساله
یهود و ترمیم مظالم بخت النصر انجام گرفته است.

طبری گوید: «فلما صار الامر الی کی رش، کتب بهمن ان یرفق ببنی اسرائیل
ویطلق علیهم النزول حیث احبوا والرجوع الی ارضهم...»^۲

ابن البلخی گوید: «چون بخت النصر گذشته شد پسری داشت نامش بود
یکچندی بجای پدر بنشست و بعد او پسری داشت بخت النصر نام همچنین پدر
داشت؟) اما کار ندانستند کرد و بهمن او را عزل فرمود و بجای او کی رش را
بگماشت و تمکین داد و فرمود تا بنی اسرائیل را نیکو دارد و ایشان را باز جای
خویش فرستد و هر کرا بنی اسرائیل اختیار کنند، بر ایشان گمارد، ایشان
دانیال علیه السلام را اختیار کردند و این کی رش را نسبت اینست: کی رش بن
اخشوارش بن کیرش بن جاماسب بن لهراسب»^۳

ابن خلدون نیز بروایتی نام پدر او را اخشوارش (خشایارشا؟) نوشته است
گوید: «وقیل ان کی رش هوا بن اخشوارش بن جاماسب بن لهراسب و ابوه
اخشوارش»^۴

ولی همان روایت نخست یعنی «کی رش بن کیکو» را ترجیح میدهد و گوید:
«و کتب الیه بهمن بان یرفق ببنی اسرائیل ویحسن ملکتهم وان یردهم الی ارضهم،
ف فعل ..»^۵

۱- کتاب البرودیوان المبتدوا والخبر فی ایام العرب والجم البربر ومن عاصرهم من

ذوی السلطان الاکبر ج ۲ ص ۱۰۸

۲- تاریخ الامم والملوک ج ۱ ص ۳۸۶

۳- فارسنامه چاپ تهرانی ص ۴۳

۴- کتاب البر ج ۲ ص ۱۰۸

۵- همان کتاب ص ۱۰۹

کوروش بدستور بهمن با بابل جنگید و یهود را به بیت المقدس بازپس فرستاد ، مسعودی گوید :

« وقيل انه (ای بهمن) فی ملكه ردبقا یا بنی اسرائیل الی بیت المقدس ، فكان مقامهم ببابل الی ان رجعوا الی بیت المقدس سبعین سنة وذلك فی ایام کورس الفارسی الملك علی العراق من قبل بهمن وبهمن یومئذ یبلغ...^۱ و حمزه اصفهانی گوید :

« و یقال ان الذی ادعانا ربنا (ای بناء بیت المقدس) الی العمارة بعد سبعین سنة ملك اسمه بالعبرانية کورش و تزعم الیهود انه بهمن بن اسفندیار و ذلك غیر موافق لتاریخ الفرس^۲ .

در تفسیر ابوالفتوح آمده است: « خدای تعالی بر زبان بعضی پیغمبران امر کرد پادشاهی از پادشاهان پارس را نام او کورش و او مردی بود مؤمن که : برو و بنی اسرائیل را از دست بخت النصر بستان و حلّی بیت المقدس از او بستان و بساز جای خود بر ، او برفت و با بخت النصر کارزار کرد و بنی اسرائیل را از دست او بستد و حلّی بیت المقدس باز گرفت و باز جای آورد^۳ . خواندمیر گوید :

« چون گشتاسب از خرابی بخت النصر در بیت المقدس و قوف یافت کورش نامی را به ایالت ولایت بابل نامزد نموده بخت النصر را باز طلبیده حکم فرمود که دست از اسیران بنی اسرائیل بدارد تا بوطن مالوف رفته در تعمیر اراضی مقدسه لوازم اهتمام بجای آورند» .

البته این نکته که کورش با بخت النصر جنگیده باشد اشتباه است و روایات اسلامی عموماً بصورت مغشوش و آن نیز به علت شهرت بخت النصر ، نام او را در جنگ بابل آورده اند و حال آنکه کورش سالها بعد از مرگ بخت نصر و بایکی از جانشینانش یعنی نبونید جنگیده بود . ابن خلدون تاحدی صورت صحیح واقعه را آورده و گوید :

۱- مروج الذهب ج ۱ ص ۹۹ .

۲- تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء ص ۵۹ .

۳- جلد ششم ص ۲۷۶ .

«وكان مدة دولته (ای دولة بخت النصر) خمساً و اربعين سنة و ملك بعده اویل مروماخ^۱ ثم بعده ابنه فيلسنصر بن اویل ثم غلب عليهم كورش و ازال ملكهم، و هو الذي رد بني اسرائيل الى بيت المقدس، فعمروه و جددوا به ملكاً»^۲ و در باب آبادان ساختن بیت المقدس نیز مورخین همداستانند، بیرونی گوید «وقد بناه (ای بنی بیت المقدس) كورش عامل بهمن علی بابل و اعاد عمارة الشام...»^۳

ابن اثیر جریان واقعه را بدینصورت آورده است :

«چون اراده خداوندی به سازگشت بنی اسرائیل به بیت المقدس قرار گرفت، بخت النصر مرده بود. بعد از او پسرش اولمردج (ص: اول مردوخ) به سلطنت رسید و بیست و سه سال حکومت کرد و سپس از دنیا رفت و پسر او که بلتشر فاهیده میشد بسلطنت رسیده و پس از یکسال سلطنت توسط پادشاه فارس معزول شد»^۴.

ح.د.الله مستوفی گوید :

«بخت النصر بکین یحیی پیغمبر بیت المقدس خراب کرد ... تا ملکی از ملوک فارس که بنی اسرائیل اورا کوشک^۵ (ظ: کورش) و فارسیان گودرز اشغانی^(۶) خوانند آنرا بحال عمارت آورد»^۶.
اینکه کورش نماینده و عامل و کارگزار بهمن درخوزستان و بابل باشد، آنقدرها باروایات یونانی و آنچه امروز از تاریخ زندگی کورش داریم مبیانت

۱- صحیح: اولمردوخ، جریان تاریخی واقعه اینست: در سال ۵۶۱ پ.س از بخت النصر فرزند ارشد او اول مردوک جانشین او شد. ولی در سال بعد شورشیان اورا خلع کردند و ترگال و سپس لا بازی مردوک بحکومت رسید تا بالاخره نبوئید در ۵۵۵ بر تخت نشست و به شهر تیما رفت و پسرش بالتازار (بلتشر) جانشین او در شهر بود که ورش که بر او تاخت.

۲- کتاب العبر ج ۲ ص ۱۰۸.

۳- آناوالباقیه چاپ لایبزیك ص ۲۰.

۴- الكامل ج ۱ ص ۱۱۴.

۵- قزوینی نیز در آثار البلاد (ص ۱۶۰) نام اورا کوشک نوشته که ظاهر آ اشتباه نساخ است.

۶- نزهة القلوب چاپ دبیرسیاقی ص ۱۷

و مخالفت ندارد. زیرا اولاً دوران زندگی کورش را یونانیان خیلی مبهم و تاریک و افسانه آمیز نوشته اند و روی کار آمدن او بروایت آنها غیر طبیعی است، و حال آنکه روایات اسلامی بظاهر طبیعی تر مینماید. اینکه دولتی عظیم در سواحل آمو دریا و بلخ بوده باشد که بر تمام فلات ایران حکومت کند، هیچ استبعادی ندارد و اینکه یکی از افراد نزدیک خاندان سلطنت به حکومت خوزستان و انزان و برای سرکوبی حکام بابل انتخاب شود، هیچ مستبعد نیست.

منتهی می آید این مطلب که چگونه بعد از کورش حکومت بفارس منتقل شد و دیگر نامی از بلخ نماند و یونانیان نامی از آن نبردند گفتیم که یونانیان مطالب را تا آنجا آورده اند که با تاریخ آنان مربوط بوده است و این ارتباط از زمان کورش و جانشینانش شروع میشود.

اما سقوط دربار بلخ، اینهم امری طبیعی است زیرا دربار آشفته بهمین اختلافات اسلافش اسفندیار و سایر شاهزادگان که در افسانه هاهم آمده است منجر به ضعف این دستگاہ شده و در این میان، جوانی بنام کورش که با فتوحات خود در غرب نام و نشانی یافته بود، قدرت و سلطه سلطنتش را از سواحل آمو دریا بسواحل کارون و دجله منتقل ساخته است.

کورش و بنی اسرائیل

از این تاریخ یعنی پس از فتح بابل است که کورش تاجگذاری میکند و ادعای سلطنت مینماید. ابن خلدون گوید: و انفراد کورش بالملك على فارس وماذی...^۱ و طبری با تردید گوید: .. «قال ولم يملك كى ارش قط، و اندا كان مملكا على خوزستان وما يتصل بهامن ارض بابل من قبل كيقاوس...»^۲ مسعودی در این باب توضیح دیگری دارد و گوید:

«وفى وجه آخر من الروايات، ان كورس كان ملكا برأسه لامن قبل بهمن... وان كورس من ملوك الفرس الاولى...»^۳

نکته دیگری در روایات اسلامی هست که باید باز گوشود. این نکته تا حدی علت توجه کورش را به یهود میرساند.

۱ - کتاب العبر ج ۲ ص ۱۰۹

۲ - تاریخ الامم والملوك ج ۱ ص ۴۰۷

۳ - مروج الذهب ج ۱ ص ۹۹

ابن‌البلخی گوید :

«ومادر این کی رش دختر یکی بود از انبیاء بنی اسرائیل مادر اورا «اشین» گفتندی و برادر مارش اورا توریة آموخته بود و سخت دانا و عاقل بود و بیت المقدس را آبادان کرد بفرمان بهمن و هر چه از مال و چارپایان و اسباب بنی اسرائیل در خزانه و در دست کسان بخت النصر در خزانه بهمن مانده بود بایشان داد و بعضی از اهل تواریخ گفته اند کی در کتابی از آن پیغمبر بنی اسرائیل یافته اند که ایزد عزوجل وحی فرستاد بهمن را کی من ترا گزیدم... و این توفیق یافت و نام او در کتاب کورش است»^۱

این نکته را دیگران نیز گفته اند و در واقع تخلیطی بوده است که بین بهمن پادشاه بزرگ و کورش عامل نامدار و معروف او شده است. حمدالله مستوفی نیز گوید :

«... در کتب بنی اسرائیل نام او (بهمن بن اسفندیار) کورش ملک آمده است^۲ و حمزه اصفهانی گوید :

«والاسرائیلیون یزعمون ان بهمن یسمی بلفتمهم فی کتب اخبارهم کورش»^۳ مسعودی گوید :

« گفته شده است که مادر کورش از بنی اسرائیل بود و دانیال کوچک دائی او محسوب میشد»^۴

و ابن خلدون گوید : «یقال انه الذی رد بنی اسرائیل الی بلادهم وان امه کانت من بنی طالوت ویقال ذلک هو حافد بهمن»^۵

ابن اثیر آرد : «... آنگاه کی رش بسلطنت رسید که ۱۳ ساله بود و توراة میدانست و بزبان و خط یهودی آشنا بود و سخنان دانیال و امثال او را درک میکرد ... او دانیال را منصب قضا داد و آنچه که بخت النصر به غنیمت از بیت المقدس آورده بود باز گرداند و بیت المقدس را آبادان نمود»^۶

۱- فارسنامه ص ۴۴

۲- تاریخ گزیده چاپ لندن ص ۹۸

۳- تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ برلین ص ۲۸

۴- مروج الذهب ج ۱ ص ۹۹

۵- کتاب العبر. ج ۲ ص ۱۶۲

۶- الکامل فی التاریخ ج ۱ ص ۱۱۵

میرخواند نوشته است :

بهمن در زمان سلطنت خود پسر بخت النصر را از ولایت بابل معزول کرد و کورش را که از اولاد لهراسب بود و مادرش دختر یکی از فرزندان بنی اسرائیل بود بر آن زیار والی گردانید امر فرمود که اسیران بنی اسرائیل را بسرزمین بیت المقدس فرستد و هر کس را که ایشان خواهند برایشان والی گرداند . کورش آن قوم را جمع کرده دانیال را بحکومت بنی اسرائیل نامزد فرمود^۱

یحیی بن عبداللطیف قزوینی گوید :

... بهمین ولایت بسیار در حکم آورد و پسر بخت النصر را از بابل معزول کرد و کورش^۲ از اسباط جاماسب بن لهراسب (را) که مادرش از یکی انبیای بنی اسرائیل بود بعوض بفرستاد و بفرمود تا جمله بنی اسرائیل را به بیت المقدس آورد و کسی که ایشان خواهند بر سر ایشان گمارد، و کورش ایشان را جمع کرد و دانیال پیغمبر علیه السلام را باتفاق ایشان ریاست بنی اسرائیل و ملکی شام داد و ایشانرا باز بمقام خویش گسیل کرد... و مادر بهمن از اولاد طالوت بود...^۳

خواندمیر، اقدام کورش را در آزاد کردن بنی اسرائیل بتوصیه مادر میداند و گوید:

در متون الاخبار مسطور است که یکی از ملوک همدان کورش نام از والده خود که از جمله سبایای بنی اسرائیل بود بعد از وقایع مذکور، کیفیت عظم شان و رفعت مکان بین المقدس و مسجد اقصی را شنید بر چگونگی احوال اسرائیلیان مطلع شده با اموال بی قیاس و سی هزار نفر از استادان بنا و سائیسر هنر پیشگان به بیت المقدس شتافت و همت بر تعمیر آن بلده و ارتفاع آن گماشت،^۴ این نکته که کورش از طرف مادر به بنی اسرائیل منصوب باشد و مادرش

۱- روضة الصلاح ۱ احوال بهمن

۲- در چاپ تهرانی - کورش

۳- لب التواریخ ص ۴۱

۴- حبیب السیر چاپ غیام ج ۱ ص ۱۳۶

کنیز کی یهودی باشد ممکن است از جهت توجهی که یهود به کورش داشته‌اند در تواریخ آنان منعکس شده باشد و اصولاً انتساب سلاطین مقتدر و نیکنام باقوم و ملل تازه‌گی ندارد. ولی بهر حال مطلبی است که تقریباً در تمام کتب تاریخ اسلامی منعکس شده است.

مرد دوری

علاوه بر این، در تاریخ هرودت نکته‌ای ذکر شده است که بنظر من مورد تامل باید قرار گیرد و آن اینست:

هنگامی که کروزوس از خیال حمله کورش به سارد آگاه شد، هدایائی به معبد دلف فرستاد و از کاهن معبد در مورد سرنوشت جنگ استشاره کرد «پی‌تی» جواب داد:

«روزی که قاطری (!) پادشاه مردم ماد شود،

در آن زمان ای مرد لیدی که پاهای ظریف‌داری، در طول رود پر خاك و سنگ هر موس بگیز و پشت برجای کن.»^۱

و چون باز تکرار سؤال کردند، پاسخ داد:

«اگر پادشاه لیدی دست بچنگ زند، امپراطوری بزرگی منهدم خواهد شد..»

مقصود از نقل عبارت پی‌تی، کلمه قاطر است جواب پی‌تی را بیشتر جاها قاطر ترجمه کرده‌اند، و ظاهراً ابهامی دارد به مرد «دورگه»، یعنی کسی که پدر و مادرش از یک نژاد نباشند.

آلبر شاندر فور فرانسوی Mulet را در اینجا بمعنی کسی که از دو نژاد و دو خون مختلف باشد ترجمه کرده است^۲

مفسرین این عبارت- از جمله مرحوم پیرنیا- عقیده دارند که در این عبارت مقصود از قاطر، وضع نژادی کورش است که بروایت افسانه ای

۱- تاریخ هرودت ترجمه دکتر هادی هدایتی ج ۱ ص ۱۰۴ در ایران باستان آمده است که وقتی قاطری پادشاه لیدی شود، و بهر حال اصل مطلب یکی است.

۲- کدوش کبیر: ترجمه دکتر هدایتی ص ۷۴

هرودت ازدوخانواده ماد وپارس بوده است. یعنی مادرش «ماندانا» مادی بوده و پدرش پارسی^۱

۱- موافق روایت کزنفون، پدر کوروش- کامبیز از نژاد پارسه بوده است. این قوم یکی از طوایف شش گانه ای بود که در جنوب ایران سکونت داشته اند و بر روایت هرودوت عبارت بودند از پانتیاله ها، دروزی ها، ژرمنی ها، پارسه ایدها (پازار گادیها) و مارا فی ها و ماسپ ها (تاریخ هرودت ج ۱ ترجمه دکتر هادی هدایتی ص ۲۱۱)

چندی قبل از آقای محمد محیط طباطبائی شنیدم که یکی از محققین عرب دریاب اینکه آیا قومی بنام (بارز) در ایران هست یا خیر؟ سؤال کرده بود و سؤال کننده تصور داشته است که قوم پارس همان قوم بارز بوده است. البته آقای محیط پاسخ داده بودند که چنین قومی هست و غیر از پارس است. اتفاقاً صاحب تاج العروس هم گوید:

« وبارز بقرب کرمان. بجزال و به فرس الحدیث المروئی عن ابی هریره: لا تقوم الساعة حتی تقاتلوا قوما ینتملون الشر وهم البارز».

در باره این قوم که پیغمبر فرمود قیامت نخواهد آمد تا شما یا قومی که پای پوش از طناب و ریسمان دارند (بارزها) جنگ نکنید باز صاحب تاج العروس آرد:

قال والذی رویناه فی کتاب البخاری عن ابی هریره سمعت رسول الله (ص) یقول ذبین یدی الساعة تقاتلون قوما نعالهم الشر وهو هذا البارز ...»

و در تفسیر این قومی که پیغمبر گفت: می بینم الان شما اعراب را که می جنگید با قومی که پای پوش ریسمانی و موئین دارند و آنان قوم بارز هستند. همان کتاب اضافه میکند:

« و قال سفیان مره هم اهل البارز (یعنی باهل بارز اهل فارس هکنذا) هو بلغتهم و هکنذا جاء فی لفظ الحدیث کانه ابدال السین زایا ... » (از تاج العروس، ذیل برز) و لسان العرب ص ۳۱۱.

هیچ استبدادی ندارد، که این قوم پارسه ها همان طایفه پارز (= پاریز) بوده باشند که امروز هم در شهاب جبال بارز سکنی دارند و این کوهستان بهمین نام معروف است و قومی بوده اند که همیشه از اطاعت ملوک بیرون بوده اند کریستن سن گوید: « نکته دیگری از اصلاحات لشکری خسرو اول (انوشیروان) هست که قبل از هر کس موسی و اشتاین آن را دریافته است: پس از آنکه کسری قوم کوهستانی موسوم به پاریز را که ساکن کرمان بودند باطاعت دو آورد بازماندگان آنها را بقسمتهای مختلف کشور انتقال داد و بآنها مساکن عطا کرد و مجبور بخدمت سربازی نمود، (از ایران در زمان ساسانیان ترجمه مرحوم یاسمی ص ۲۵۹) و طبری گوید: « و اعظم (ای کسری) القتل فی امه یقال لها البارز و اجلی بقیمهم عن بلادهم و اسکنهم مواضع من بلاد مملکة (طبری ج ۱ ص ۵۲۶) و باز همین طایفه بودند که سالها تحت عنوان کبیج وقفص در برابر حمله عرب از مغرب مقاومت کردند و باز با ممالک دولت و آل بویه جنگیدند و هم قاورد سلجوقی ریشه آنها را از بن برآورد و همه آنها را کشت و بقول تاریخ گزیده:

بقیه در صفحه روبرو

زیرا یونانیان آن زمان در حقیقت ماد و پارس را آنقدرها از هم جدا نمیدانستند و حتی همه جنگهای پارسی و هخامنشی را جنگهای مادی خوانده‌اند و اصولاً در تاریخ ماهم ماد و پارس هر دو ایرانی و از یک نژادند . مدت حکومت کورش را بربابل ، طبری سه سال نوشته است « وکان ملك كی‌رش علی بابل وهايتصل بها ثلاث سنين »^۱

و ضمناً از زمانی که بحکومت منصوب شده است مجموعاً ۲۲ سال نوشته شده « و کان ملك كی‌رش ممداخل فی ملك بهممن و خمانی ، اثنتین سنه »^۲ ابن اثیر نیز گوید که کورش ۲۲ سال حکومت کرد^۳ و مسعودی آنرا بیست و سه سال دانسته است « و كانت مدة ملك كورس ثلاثا و عشرين سنة »^۴ از تواریخ یونانی و سالنامه بابلی هم برمیآید که کورش در حدود ۵۵۰ ق م برازیدهاگ پیروز شده و در ۵۴۶ لیدی را تصرف کرده و در ۵۳۸ بابل را شکست داد و در ۵۲۹ در گذشته است بنابراین مدت حکومت او درست مطابق روایات اسلامی نزدیک ۲۲ سال میشود .

کورش و مشرق

از کارهای دیگر کورش ، سپهبد بابل^۵ ، توجه اوست به مشرق و اتفاقاً در روایات اسلامی هم افسانه‌ای در این باب هست .

بقیه از صفحه روبرو

« تاطفل را در گهواره زنده نگذاشت » بنا بر موقعیت و قرب مکانی قوم بارز « (= پاریز) با پارسه (که بعد از کورش معروف شدند و شهر پارسه گرد مراکز آنان شد) هیچ استیمادی ندارد که قوم پارسه و پارسه را همان قوم پاریز و بارز بدانیم در باب این طایفه رجوع شود بحواشی تاریخ کرمان و زبیری مصحح نگارنده ص ۲۴ و ۶۶ و ۷۸ و صفحات دیگر

۱ - تاریخ الامم والملوک ج ۱ ص ۳۸۶

۲ - همان کتاب ص ۳۸۷

۳ - الکامل فی التاریخ ج ۱ ص ۱۱۵

۴ - مروج الذهب ج ۱ ص ۹۹

۵ - طبری ، لقب کورش را - سپهبد بابل آورده و گوید « من لدن تخریب بخت نصر

بقیه در صفحه روبرو

توجه کورش به مشرق دوبار صورت گرفته که بار نخست، بعد از فتح ماد بوده است و بار دوم در پایان عمر کورش انجام گرفته است. البته مقصود از مشرق در اینجا مشرق فارس است.

مورخین یونان در این باب، چون مستقیماً به تاریخ آنان مربوط نبوده فقط اشاره ای دارند کتزیاس گوید: کورش پس از فتح ماد به امور مشرق ایران پرداخت و بطرف باختر راند. باختری ها تمکین کردند اما سکاها مطیع نشدند و جنگ سختی رویداد و طرفین پافشردند تا بالاخره سکاها شکست خوردند و سردارشان دستگیر شد.

در اوایل کار، کورش قبل از هده تکلیف ماد و سپس «مشرق ایران» را یکسره کرد. این مشرق کجا بوده است؟ صحبت از مسازت‌ها و اقوام سکائی میشود. از قضا طبری هم در یکی از روایات خود هنگامی که از جنگهای کیخسرو با تاتارها و ترک‌ها نام میبرد، چنین گوید: «وذ کر عده من اولاد کیه جد کیخسرو والا کبر مع کیخسرو فی حرب التړک وان من کان معه کی ارش بن کیه و کان مملکا علی خوزستان و مایلیها من بابل و «کی به ارش» و کان مملکا کرمان و نواحیها...»^۱.

با این حساب صحبت از جنگهای کورش با ساکنین شرقی ترک نژاد ایرانی بوده است منتهی بکلمه کیخسرو ضمناً نام دیگری بصورت «کی به ارش» که نزدیک به کورش است نیز در اینجا چشم میخورد که حاکم کرمان بوده است. در باب حمله کورش بمشرق، آریان گوید:

کورش به قندهار و کابل لشکر کشید تا قاپیل زار اینکا (زرنگ، سکاها، سیستانی‌ها) و تاتا گوس و هار دو و اتیس را مطیع کند. این لشکر کشیهای طویل

بقیه از صفحه قبل

بیت المقدس الی حین عمرانها فی عهد کی رش بن اشویرش اصبهد بابل... (تاریخ الامم والملوک ج ۲ ص ۷۱۸) و باز همچنانکه قبلاً اشاره شد او را عامل بهمن دانسته است و تفسیر جالب طبری از کلمه بهمن است که گوید «و تفسیر بهمن بالعربیة: الحسن النیة» (ج ۱ ص ۴۰۶) و این درست معنی کلمه و هومن = بهمن فارسی یعنی «پاک نیت» است.

۱ - تاریخ الامم والملوک ج ۱ ص ۳۶۶

بسیار پرخرج و پرزحمت بود پارسیها ناچار شدند از صحاری متعدد عبور کنند و مقاومت مردم مخالف و فراری را که جز گله‌های بز و چادرهای مختصر چیزی نداشتند از بین ببرند «نئارك» گوید که کورش قسمتی از سپاه خود را در صحاری بی‌آب گم کرد.

این جنگ‌های خاوری که مدت شش سال طول کشید جزئیات آن هرگز بر ما معلوم نخواهد شد^۱.

در اینجا البته هر دو حمله اوایل حکومت او و حمله او آخر آن نام برده شده است. و احتمال دارد که در جزء آن آرام کردن طوایف مقیم بلوچستان و نواحی شرقی و جنوبی کرمان هم بوده باشد که صحراهای بی‌شماری را پیموده است.

بهر صورت کیفیت جنگ‌های شرقی معلوم نیست و بروایتی کورش دریکی از این جنگ‌ها به دست ملکه ماسازت‌ها بقتل رسید و بعداً جسد او را به پارس آوردند^۲.

بروایتی دیگر کورش در پارس در گذشته^۳ است.

مطلب دیگری که باید بدان اشاره شود اینست که نام کورش، قبل از سلطنت، کلمه دیگری بوده و او بعداً آنرا تغییر داده است.

استرابون گوید:

«اسم این شاه در ابتدا آگراداتس بود بعد او اسم خود را تغییر داده نام رود «کور» را که در نزدیکی تخت جمشید جاری است اتخاذ کرد»^۳.

البته قسمت دوم روایت استرابون مشکوک بنظر می‌آید زیرا قاعدتاً نام رود کر باید از کورش گرفته شده باشد نه بالعکس. اما اینکه نام کورش قبل از حکومت آگراداتس بوده است البته محتملی داشته است.

۱- کورش کبیر ترجمه دکتر هدایتی ص ۲۴۷

۲- در باب کیفیت حمل جنازه کورش به پارس، رجوع کنید بمقاله نگارنده در مجله

تهران مصور اردیبهشت سال ۱۳۲۷

۳- ایران باستان پیرنیا ص ۲۳۳

این نام میتواند مرکب از کلمه اگر *agra* باشد که در زبانهای هندواروپائی بد معنی پیش و ابتدا و جلو است و بنابراین، اگر جزء دوم کلمه را «دات» فارسی بدانیم (که معنی قانون و عدل و داد میدهد) کلمه اگر اداتس درست مساوی همان کلمه «پیشداد» میشود^۱

اما این تعبیر، اگر مربوط باین بود که نسام کورش بعد از سلطنت، اگر اداتس شده باشد بیشتر بذهن نزدیک میآید و با داد گریهائی که کورش داشته و بنیان اصول و قوانینی که نهاده است بیشتر مناسب میبود. اما بهر حال مورد انکاری هم ندارد.

عقیده نگارنده اینست که این نام میتواند صورت یک نام فارسی دیگر هم داشته باشد و آن باز مرکب از کلمه «آگرا» یعنی پیش و ابتدا و اول و جزء دوم «داده، زاده» فارسی است که این ترکیب معمولاً در اسامی فارسی که بیونانی درآمده بصورت *datès* ضبط شده است.

در صورت قبول این فرض، میتوانیم بگوئیم کلمه اگر اداتس، معنی فرزند نخست میدهد و اولین فرزندی که برای خانواده کاهنیز بدنیا آمده این نام را باو داده اند همچنانکه ما امروز فرزند اول را «اکبر» = بزرگتر نام میگذاریم. و این تعبیر برای کودکی که هنوز نام و نشانی ندارد و قانون و بدعتی نهاده است مناسبتر مینماید.

ممکن هم هست که احتمال بدهیم که این نام ترکیبی از کلمه «آگیرا» (= آذر، آتش) و جزء دوم کلمه «زاده، داده» باشد بدین حساب، که آتش مورد احترام ایرانیان قدیم بوده است

باز توضیح این نکته لازم است که کلمه آگرا بمعنی پیش و جلو در کلمات فارسی مشابه دارد و از آن جمله، کلمه «اغریث» است که نام برادر افراسیاب و مورد توجه ایرانیان بوده و بنابه تعهیر استاد پورداود معنی «کسی

۱- اشاره آقای ایرج فره‌وشی معلم فارسی معلم باستان در دانشکده ادبیات به نگارنده.

که گردونه او پیشتر از همه رفته باشد» میدهد، یعنی میتوان آنرا «پیشرو و پیشرفته» ترجمه کرد^۱

جانشینان کورش

در باب جانشینان کورش، در تواریخ اسلامی مطالب مهمی نیست. از میان این جمع ابن خلدون تاحد بسیار صحیحی، سلاطین هخامنشی را ذکر میکند و بدین شرح:

«قال ابن العمید فی ترتیب ملوک الفرس من بعد کورش الی دارا آخرهم یقال انه ملک بعد کورش ابنه قمبوسیوس ثمانیا و قیل تسعا و قیل ثنتین و عشرين سنة و قیل انه غزا مصر و استولى علیها^۲ ... و ملک بعده اریوش بن کستاسف هذا اسردیوس^۳ الی مجوسی سنة واحده و قیل ثلاث عشرة سنة و سمي مجوسیا لظهور زرادشت بدین المجوسیة فی ایامه^۴ ثم ملک اخشویرش بن داریوش عشرين سنة و کان وزیره هامان العملیقی^۵ ... ثم ملک من بعده ابنه ارطحشاش ابن اخشویرش و یلقب بطویل الیدین و کانت امه من الیهود بنت اخت مردخای^۶ ثم ملک من بعده ارطحشاش الثانی خمس سنین، و قیل احدی و ثلاثین...^۷»

- ۱- رجوع شود بجلد اول یشتها، ص ۲۰۹، ۲۱۱
- ۲- قمبوسیوس (کمبوجیه) در سال ۵۲۳ ق م هنگامی که از مصر باز میگشت کشته شد. بنابراین حدود هفت سال حکومت کرده است.
- ۳- عبارت پریشان است و ظاهرا: و کان قبل هذا
- ۴- اریوش (ص = داریوش) پس از (اسردیس = بردیا) پسر کورش شاه شد و بر کثومات مغ غلبه یافت اسردیس نام برادر کثومات مغ هم بوده است کثومات قریب ۹ ماه حکومت کرد. رجوع کنید به مقاله نگارنده این مقدمه در مجله یغما شماره دی ماه ۱۳۴۱ تحت عنوان «کنهکاران بیگناه»
- ۵- در حکومت خشایارشا (اخشویرش)، هامان نام یهودی به وزارت رسیده که با یهود دشمنی داشته و بتحریک او، شاه فرمان قتل یهودیان را صادر کرده است ولی به وساطت «استر» اینکار انجام نگرفت و هامان نیز بقتل رسید.
- ۶- اردشیر دراز دست (طویل الباع) ظاهرا این لقب را بعلت بخشندگی و قدرت و سطوت خود بدست آورده بود نه اینکه دستش آنقدر دراز باشد که بتواند برسد، آنطور که مورخین گفته اند.
- ۷- بعد از اردشیر اول، داریوش دوم و سپس اردشیر دوم به سلطنت رسیده است.

ثم ملك من بعد دارابن الامه ويلقب الناكيش وقيل داريوش الياريوس ملك سبع عشرين سنة... ثم ملك من بعده ارطخشاش بن اخي كورش ، داريوش احدى عشرين سنة... ثم ملك من بعده ابنه ارشيش بن ارطخشاش... ثم ملك من بعده ابنه دارابن ارشيش^۱ واستولى الاسكندر على ملك فارس في ايامه...^۲

این روایت ابن خلدون تا حد بسیار زیادی با روایات یونانی تطابق دارد خصوصاً سلسله سلاطین بسیار صحیح و مطابق است.

ابوریحان ، نام سلاطین ایرانی را که بر بابل حکومت کردند بدین صورت آورده است که تا حدی با روایات یونانی تطابق دارد: بلطشاصر ، داریوش المادی الاول ، کورش بانی بیت المقدس ، قومبوسوس ، داریوش ، احشیرش ، ارطخشست الاول ، داریوش ، ارطخشست الثانی ، اخوس ، فیرون ، داریوش بن ارسینخ ، اسکندر بن میقدون البناء

تولد و مرگ يك سردار

مرگ این سردار بزرگ ایران مانند تولدش هر موزوشگفت و در پرده ای از اسرار پوشیده است .

چنانکه میدانیم مورخین یونانی داستان کودکی و پرورش کورش را بصورت افسانه آمیزی نوشته اند که از همه مفصلتر روایت هرودت است . هرودت گوید:

آستیاگ پادشاه ماد شبی خواب دید که از شکم دخترش مانند انادرخت تا کی برآمده و آسیا را فرا گرفت . معیرین گفتند از دخترت فرزندی بدنیا خواهد آمد که سلطنت را از تو خواهد ستاند ، او تصمیم گرفت طفل نوزاد دخترش را بکشد . وزیر ، طفل را بدست چوپانی مهرداد نام سپرد تا بقتل برساند . مهرداد زنی داشت «سپا کو» نام و در همان روزها طفلی مرده بدنیا آورده بود ، او جریان سپردن طفل و امریه قتل او را بزن خود گفت و اظهار داشت که من

۱- این چند جمله تا حدی معشوش است ولی بهر حال آخرین سلاطین هخامنشی داریوش

پسر آرسام (آرسان) بوده است که ابن خلدون بصورت ارشیش آورده است

۲- کتاب العبر... ج ۲ ص ۱۶۶ و ۱۶۷

طفل را گرفتم و با خود آوردم بدون اینکه بدانم پدر و مادر او چه کسانی هستند. با اینحال از مشاهده اشیاء زربین و لباسهای فاخری که در برداشت دچار حیرت بودم و بالاخره دانستم که از مانداناست وقتی زن روپوش را کنار زد و آن نوزاد فر به وزیبا را مشاهده کرد گریستن آغاز کرد و التماس نمود که طفل را نکشد و چنین کردند و او را پروردند. بعدها که آستیگ خبر یافت اولاً وزیرش را که سرپیچی از فرمان او کرده بود تنبیهی جانگزا کرد و سپس کورش را بفارس فرستاد که نزد پدر و مادر خود برود و کورش در آنجا حکومت یافت و لشکری فراهم کرد و بالاخره آستیگ را نیز از میان برد. جالب اینست که، در روایات مانیز، در همین زمانی که صحبت از کورش بمیان میآید - یعنی زمان حکومت بهمن و دخترش خمانی یا همای - چنین داستانی مربوط بیکي از شاهزادگان هست منتهی این شاهزاده را داراب نامیده اند، و اینک خلاصه ای از آن:

«چون همای دختر بهمن بعد از مرگ بهمن بتخت بنشست، کودک اندر - شکم اوسه ماهه بود، چون ششماه دیگر برآمد، بار بنهاد و پسری بیاورد. همای ترسید و گفت اگر این پسر را پیدا کنم، سپاه ورعیت ملک از من بستانند و بکودک دهند، دلش بار نداد. . . و این ملکه دختر بهمن آن پسر را بتابوتی نهاد . . . و اندر آن تابوت با او گوهرها و خواسته بسیار بنهاد . . . و آن تابوت را در رود کر که در اصطخر است اندر انداخت . . . و در تابوت استوار

۱- ترجمه تاریخ هرودت آلابی دکتر هدایتی ج ۱ ص ۱۹۵ تا ۲۱۷ و ایران باستان پیرنیا

ص ۲۳۳ تا ۲۴۰

۲- بعضی، نهری را که طفل بدان افکنده شده نهر بلخ دانسته اند و فردوسی رود فرات نوشته و نجات دهنده را گازی دانسته و جریان جادادن طفل را بدست مادر و دایه در صندوق چنین گوید:

بگرد و گرفتند در قیـر و مشک
بر آورده بیرون اودبـق و موم
میانـش بر الـ در خـوشاب کـرد
عقیق و زبر جد بر آمیختند
ببازوی آن کودک شیر خوار

یکی خوب صندوق از چوب خشک
درون نرم کردش به دیبای روم
بزیر اندرش بستر خواب کسرد
بسی زر رخ اندر رویختند
به بستند یک گوهر شاهوار

بقیه در صفحه بعد

کرده بود ... مردی بود آسیابان که او را پسری آمده و آن پسرش^۱ مرده و زنت بر آن پسر جزع و گریستن کرد، آن تابوتک بدست آسیابان افتاد، سرش باز کرد، آن خواسته دید و کودک ماهروی، زن را گفت:

خدای تعالی مرا این کودک داد بدل آن کودک، بیا تا این را بیوریم، او را برگرفتند و همی پروردند ...

همای از پس حسرت آن کودکی میبود همیشه؛ خبر آوردند که فلان آسیابان کودک یافته است ...

چون بیست ساله شد همه ادبها آموخته بود؛ همای او را بخواند و مرا او را گفت: تو پسر منی، از پدر من بهمین و این ملک تراست^۱

اما مرگ کورش نیز خود داستانی پیچیده و مرموز دارد و هنوز پنده ای^۱ از ابهام بر آن پوشیده است.

مورخین یونان خصوصاً هرودت گوید که کورش در اواخر عمر بجنگ ماساگتها، که قومی بودند در نواحی رود سیحون، رفت.

گفتیم در روایات اسلامی نیز باین نکته اشاره شده بود که در زمان سلطنت گشتاسب و بهمن، ترکان نواحی شرقی و شمالی ایران شورش آورده و مرتباً شهر بلخ را تهدید میکردند و نشست گشتاسب به بلخ بودی تا پادشاهی خویشتن از ترکان نگاه داشتی^۲ و حتی در یکی از جنگهای بعد از آن، بر بلخ نیز پیروز شده و درفش کاویان را هم از ایرانیان ربوده بودند.

بقیه از صفحه قبل

خروشان بشد دایه چربدست
به چینی پسر اندش بپوشید گرم
یکی بر دگر نیز نگشاد لب
به آب فرات اندر انداختند

بدانکه که شد کودک از خواب مست
نهادش به صندوق در نرم نرم
ببردند صندوق را نیم شب
ز پیش همایش برون تراختند

(شاهنامه ج ۳ ص ۳۲۱)

اما روایت بلعمی در انداختن این طفل به رود کر، با شباهتی که با داستان کودکی کورش دارد و از جهت نام کورش خود قابل تأمل است.

۱ - ترجمه طبری بلعمی ص ۶۸۹ و ۶۹۰ و ابن اثیر ج ۱ ص ۱۲۰

۲ - ترجمه بلعمی ص ۶۵۷

ظاهر امر اینست که دیگر سلطنت مشرقی ایران یعنی بلخ، با هجوم ترکان اضمحلال یافته و بابت تخت نشستن زنی از شاهزادگان یعنی همای، دیگر قدرتی در مشرق نبود. طبق روایت یونانیان:

کوروش که در مغرب کارها را روبراه کرده بود برای یکسره کردن کار مشرق و جلوگیری از هجوم قبایل ماساگت و سکاها بمشرق تاخت در این وقت بر این طوایف مهاجم زنی حکومت می‌کرد که «تومی ریس» نام داشت کوروش تا رود سیحون (آراکس) راند و از آن رود نیز گذشته و به پیغام ملکه که گفته بود: «شاه ماد، رها کن کارهایی که میکنی، چه نمیدانی نتیجه آن چه خواهد بود» اعتنائی نکرد اما در این جنگ سپاهیان ایران شکست یافتند ظاهراً در همین وقت خبر توطئه ای در غیاب کوروش از پای تخت (پارس) نیز بگوش او رسید و وضع او را مشوش تر کرد و پسر ملکه ماساگت ها نیز که در اسارت کوروش بود خود کشی کرد و بالنتیجه خشم و توحش طوایف مهاجم شدید تر شد و در جنگ بعد، هنگام گیر و دار جنگ بقول کتزیاس کوروش از اسب به زیر افتاد و یکی از جنگیهای هندی زوبینی بطرف او انداخت که به ران او آمد، او را بلند کرده به اردو بردند. کوروش پس از آنکه وصایای خود را کرد بفاصله سه روز در گذشت.

بیشتر مورخین، غیر از کزنفون که بر طبق يك روایت مفصل مرگ او را عادی و در پارس دانسته است پایان زندگی او را در جنگ با سکاها نوشته اند. هرودت گوید: در همان میدان جنگ کوروش که زخم دیده بود در گذشت و جسدش در میدان ماند.

تومی ریس امر کرد، هسکی از خون انسانی پر کنند و سپس جسد کوروش را یافته سراو را در مشك خون فرو کرد و خطاب بآن می‌گفت: «ای پادشاه با اینکه من زنده ام و سلاح بدست بر تو پیروز شده ام، اما تو که با خدعه و نیرنگ بر فرزند من دست یافتی در حقیقت مرا نابود کردی، اکنون ترا از خون خواری سیر میکنم.»

این روایت هرودت، اگر صحیح باشد میتواند نتیجه يك روحیه

انتقامجویانه دیگر از نوع انتقام آتش سوزی سارد و آتن و تخت جمشید - نیز باشد و آن اینست که بر طبق روایات ایرانی سالها پیش از زمان کورش - یعنی در زمان کیخسرو - که از اجداد پادشاهان بلخ مانند گشتاسب و لهراسب بود چنین رفتاری با پادشاه تورانیان (سکاها) کرده بودند، بدین معنی که پس از آنکه افراسیاب بعد از جنگهای طولانی از برابر کیخسرو گریخت «او را یافتند و پیش کیخسرو آوردند. او را بند کرد و سه روز بازداشت ... روز چهارم افراسیاب را پیش خواست و گفت: مرا بگوی که سیاوخش را بچه جهت کشتی؛ او هیچ سخن نگفتی. پس بفرمود تا بکشتمندش مردی برخاست ... و سرافراسیاب را برید اندر طشتی، همچنانکه سر سیاوش را بریده بودند و آن طشت پر خون شد و سوی کیخسرو آوردند و او دست بخون افراسیاب اندر کرد تا آرنج»^۱ اگر تنها از جهت مرگ فرزند ملکه، رفتار خشن این زن را توجیه نکنیم، آیا نمیتوان گفت که یکنوع رفتار انتقامجویانه او نسبت بخون یکی از اجداد دلیر و معروف خود نیز بوده باشد؟

حمل جنازه به پارس

در باب سرنوشت جسد کورش، روایت هردوت گنگ است و سایر مورخین نیز نگفته اند که سپاهیان ایران در آن دشت های دور از پایتخت چگونه بازگشتند. احتمال دارد که جسد در جایی به امانت و یا بخاک سپرده شده باشد.

میدانیم که پس از مرگ کورش و خصوصاً پس از حرکت که بوجیه به به مصر، اوضاع پایتخت پریشان شد تا داریوش روی کار آمد و سالها با شورش های داخلی جنگید و همه شهرهای مهم یعنی بابل و همدان و پارس و ولایات شمالی و غربی و مصر را آرام کرد، روایتی بس مؤثر هست که پس از ۲۰ سال که از مرگ کورش میگذشت، فرمان داریوش، جنازه کورش را بدینگونه به پارس نقل کردند:

« شش ساعت قبل از ورود جنازه بشهر پرسپولیس (تخت جمشید) داریوش با درباریان تا بیرون شهر به استقبال جنازه رفتند و جنازه را آوردند. نوازندگان در پیشاپیش مشایعین جنازه آهنگهای غم‌انگیز مینواختند. پشت سر آنان پیلان و شتران سپاه و سپس سه هزار تن از سربازان بدون سلاح راه می‌پیمودند. در این جمع سرداران پیری که در جنگهای کورش شرکت داشته بودند حرکت می‌کردند پشت سر آنان گردونه باشکوه سلطنتی کورش که دارای چهارمال بند بود و هشت اسب سپید باده‌مانه و یراق طلا بدان بسته بودند پیش می‌آمد. جسد بر روی این گردونه قرار داشت محافظین جسد و قراولان خاصه بر گرد جنازه حرکت می‌کردند و سرودهای خاص خورشید و بهرام می‌خواندند و در هر چند قدم یکبار می‌ایستادند و بخور می‌سوزاندند. تابوت طلائی در وسط گردونه قرار داشت.

تاج شاهنشاهی بر روی تابوت میدرخشید. خروسی بر بالای گردونه پروبال زنان قرارداد شده بود. این علامت و شعار نیروهای جنگی کورش بوده است^۱ پس از آن سپهسالار بر گردونه‌ای جنگی (رتبه) سوار بود و درفش خاص کورش را در دست داشت. بعد از آن اشیاء و اثاثیه زرین و نفایس و ذخایری را که مخصوص کورش بود - يك تاء از زر و مقداری ظروف و جامه - های زرین - حرکت میدادند.

همینکه نزدیک شهر رسیدند، داریوش ایستاد و مشایعین را امر به توقف داد و خود با چهره‌ای اندوهناک آرام بر فراز گردونه رفت و بر تابوت بوسه زد. لحظه‌ای چند گذشت. همه حاضران خاموش بودند و نفس‌ها حبس گردیده بود. قدرت شاهنشاهی عظیم در برابر ابهت شاهنشاهی در گذشته، سر تعظیم فرود می‌آورد.

بفرمان داریوش، دروازه‌های قصرشاهی (تخت جمشید) را گشودند و جنازه را بقصر خاص بردند. تا سه شبانه روز مردم با احترام از برابر نعش می‌گذشتند و تاجهای گل نثار می‌کردند و مؤبدان سرودهای مذهبی می‌خواندند.

۱- شاید اینکه در تورات، کورش، عقاب شرق خوانده شده است به همین مناسبت بوده باشد.

روز سوم که اشعه زرین آفتاب بر برج و باروهای کاخ با عظمت هخامنشی تابید ، با همان تشریفات ، جنازه را بطرف پارسه گرد - شهری که موردعلاقه خاص کورش بود- حرکت دادند. بسیاری از مردمان دهات و قبایل پارسی برای شرکت در این مراسم سوگواری بر سرراهها آمده بودند و گل و عود نثار میکردند .

در کنار رودخانه کورش (کر) مرغزاری مصفا و خرم بود . در میان شاخه های درختان سبز و خرم آن بنای چهارگوشی ساخته بودند که دیوارهای آن از سنگ بود .

هنگامی که نمش را میسپردند ، پیران سالخورده و جوانان دلیر ، یکصدتا به عزای سردار خود پرداختند . در دخمه مسدود شد ، ولسی هنوز چشمها بدان دوخته بود و کسی از فرط اندوه بخود نمیآمد که از آن جادیده بردوزد . به اصرار داریوش ، مشایعین ، پس از اجرای مراسم مذهبی همگی باز-گشتند و تنها چند مؤبد برای اجرای مراسم مذهبی باقیماندند^۱

دویست سال بعد که اسکندر مقدونی ، کاخ شاهی را بآتش کشید روزی به پارسه گردآمد و بر سر مزار کورش رفت و خواست داخل مقبره شود ، امر کرد در آن را گشودند. بعد از حرکت اسکندر بمشرق ، بر اثر آشفتگی اوضاع تجملات مقبره را از جواهر و اشیاء گرانبها و قالیهار بودند ولی نتوانستند خود جسد را بدزدند . اسکندر پس از مراجعتش از راه بلوچستان به پارس ، به پارسه گردرفت و امر کرد آریستوبول بدرون مقبره داخل شود و باقی مانده جسد کورش را جمع کرده بجای خود بگذارد ، بعد در مقبره را به امر او باخشت تیغه کردند و اسکندر این تیغه را مهر کرد.

۱ - قسمتی از مقاله نگارنده در مجله تهران مصور ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۷